

رابطه سادات و حاکمیت؛ مبانی و معیارهای نفوذ سیاسی و اقتدار سادات در حکومت ایلخانان مغول

علی بحرانی پور / دانشیار دانشگاه شهید چمران / bahranipour@hotmail.com
فاطمه حاجی‌آبادی / دانشجوی دکتری دانشگاه شهید چمران / fatemehajiabady@gmail.com
تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۷/۲۶ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۵/۰۹

چکیده

سادات به عنوان خاندان پیامبر ﷺ، در تاریخ اسلام و ایران دوره اسلامی، به عنوان گروهی متمایز جایگاه ویژه‌ای داشتند. انتساب آن‌ها به خاندان پیامبر ﷺ سبب شد که در میان جامعه ایران نیز مورد احترام قرار گرفتند. با شکل‌گیری نهادی به نام نقابت، سادات به صورت یک گروه کاملاً مشخص و سازمان‌دهی شده درآمدند. که از منزلت خاصی برخوردار بودند. با حمله چنگیز به ایران و سپس برچیده شدن خلافت عباسی، سادات جزء افرادی بودند که نه تنها دچار ضعف جایگاه نشدند بلکه بالعکس نفسی تازه کرده و حتی دوباره منصب نقابت که کار آن رسیدگی به امور سادات بود، احیا شد. هدف از این پژوهش، بررسی جایگاه و منزلت سادات در ساختار حاکمیت ایلخانی است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، به این پرسش پاسخ می‌دهد که با توجه به جایگاه سادات در دوره ایلخانان و گرایش اولجایتو به تشیع و سادات، آنان چه جایگاهی در ساختار حاکمیت به دست آوردند؟ یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهد که منزلت این گروه در جامعه ایرانی و خودآگاهی درونی سادات در بالا بردن جایگاه خویش در دستگاه حکومت ایلخانی نقشی به‌سزا داشت، ولی با وجود تکریم سادات، این گروه در دوره ایلخانی به ندرت توانستند به پست‌های مهم و حساسی مانند وزارت و یا صاحب-دیوانی دست یابند و به نظر می‌رسد، این نتیجه ساختار دیوانی با غلبه مذهب سنتی است که، اجازه نمی‌داد سادات به این عرصه وارد شوند.

کلیدواژه‌ها: سادات، مغولان، نقیبان، ایلخانان، منزلت اجتماعی.

مقدمه

حمله مغول به ایران، تحولات جمعیتی بسیاری را در ایران سبب شد. کوچ و مهاجرت و قتل و کشتارهای مغولان، ساختار جمعیتی ایران را دگرگون ساخت. بر اثر پیامدهای حمله چنگیز و جانشینانش، بعضی گروه‌های اجتماعی با تغییرات و جابه‌جایی‌هایی روبه‌رو شدند. سادات یکی از گروه‌هایی هستند که در این دوره هم‌چنان مورد توجه بیش‌تری بودند. ایشان از همان ابتدای ظهور اسلام در میان مسلمانان جایگاه ویژه‌ای داشتند. پس از ورود اسلام به ایران نیز به عنوان گروهی متمایز، تکریم می‌شدند. احترام به خاندان پیامبر ﷺ، جزیی از فرهنگ ایرانیان شد و با تغییر حکومت‌ها، این گروه جایگاه و منزلت ویژه خود را حفظ کردند. حمله مغولان به ایران با توجه به این که با سقوط خلافت عباسی همراه بود، سادات را در جایگاه رفیع‌تری قرار داد. سادات به عنوان یک گروه اجتماعی متمایز، از آگاهی ذهنی نسبت به منزلت خود برخوردارند.

دیدگاه دیگری که در این نوشته مورد توجه قرار گرفته، سیادت کاریزمایی است که شواهد تاریخی چندی در این دوره با آن منطبق است. وجود کاریزما در افراد خاص در تاریخ ایران سابقه‌ای طولانی داشت. با توجه به فضایی که پس از سقوط بغداد به عنوان مرکز خلافت و تسنن، و تساهلی که شیعیان و سادات در رابطه با مغولان داشتند، سادات به جایگاه بهتری نسبت به دوره‌های پیشین دست یافتند.

در مورد پیشینه پژوهش، می‌توان به مقاله «سادات در دوره مغول» از جواد عباسی اشاره کرد که جدا از ارزش والای کار ایشان، با توجه به این که منابع کم‌تری را نسبت به این کار پوشش داده، بنابراین پژوهش کامل‌تری را در این زمینه می‌طلبید. هم‌چنین مهدی یعقوبی در مقاله‌ای با عنوان «دارالسیاده؛ زمینه‌های شکل‌گیری، جایگاه و کارکرد آن در عصر ایلخانان مغول»، به طور خاص بر عوامل مؤثر بر شکل‌گیری دارالسیاده‌ها پرداخته است. هدف از این نوشتار، تبیین جایگاه و منزلت سادات در دوره ایلخانی با توجه به شاخص‌های منزلت و سیادت کاریزمایی است.

منزلت اجتماعی (social status)

منزلت، در جامعه‌شناسی گاهی معادل «status» به معنای وضع اجتماعی و شأن و مقام و گاهی مترادف با «prestige» است که به حیثیت و میزان احترامی گفته می‌شود که دیگران برای یک فرد قائلند و یا بلندمرتبه‌گی، شرافت، محبوبیت و مقبولیت فردی در میان اجتماع است. (فخرایی و ولوی و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۱۰۷)

نظریاتی که در مورد گروه‌های منزلتی و سیادت کاریزمایی، داده شده، به شکلی نسبی، منطبق بر گروهی در تاریخ ایران و اسلام به نام سادات است. تشخیص وراثتی (کاریزمای برخاسته از یک ادعا بر یک موقعیت منزلتی ناشی از تولد)، سبک ویژه زندگی، برتری بروز منزلت اجتماعی در آن‌ها در برابر موقعیت‌های اقتصادی و اداری، انحصاری شدن سلسله‌مراتبی یا سیاسی متناسب به وسیله گروه‌های مشخص ... (وبر، ۱۰۱)، به این انطباق با سادات کمک بیش‌تری می‌کند. حداقل در یکی از این موارد که تشخیص وراثتی است، خواجه نصیر طوسی قرن‌ها پیش یعنی دوره مورد مطالعه این نوشته، به گونه‌ای خاص به آن اشاره داشته است که تقریباً با نظریه منزلت مشابهت دارد. خواجه در قرن هفتم هجری، در فضایل امام علی علیه السلام، آورده است «اختصاصه بالقرابه». (طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۸۶) سخن طوسی تا حد زیادی، تشخیص وراثتی امام علی علیه السلام را می‌رساند. آن حضرت نزدیک‌ترین انسان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لحاظ نسب بودند و چون هر کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تر باشد بافضیلت‌ترین شمرده می‌شود، بنابراین حضرت علی علیه السلام نیز افضل بودند؛ چون بنابر فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خداوند از فرزندان اسماعیل، قریش را انتخاب فرمود و از فرزندان قریش هم هاشم را برگزید؛ پس هاشم برگزیده خداست و به طور آشکار این موضوع را یک امتیاز معرفی فرموده و هر کس به هاشم منتسب باشد، افضل است. (محمدی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۱) با توجه به این موضوع، شاخص‌های منزلت و جایگاه سیاسی - اجتماعی در خاندان سادات، از نخستین سال‌های اسلام بنیان نهاده شد.

جایگاه نسب در نزد اعراب

اعراب جاهلی، اعتبار و اهمیتی فوق‌العاده برای نسب قائل بودند و تلاش فراوانی در حفظ آن داشتند. آنان اساس اصلی پیوندهای فردی و اجتماعی خود را بر مبنای خون مشترک و نسب واحد تفسیر می‌کردند. در جامعه عرب پیش از اسلام، توجه به حفظ نسب نیز با آگاهی کلی به کارکرد اجتماعی آن صورت می‌گرفت. شاید همین کارکرد مثبت نسب برای افزایش قدرت دفاعی قبیله و حفظ آن در محیطی که سراسر خشونت و تجاوز بود، باعث شد تا در تکوین مبنایی نسبی، از اشتراک خون چشم‌پوشی شود و نسب، معنایی عام‌تر از اشتراک خون پیدا کند. کارکرد دیگر حفظ نسب، در پاسخ به تفاخرطلبی بود. در جامعه جاهلی، قدرت قبایل خاصی مانند قریش، منشأ اصلی تفاخر، اقتدار و نفوذ اجتماعی ایشان شده بود، اما یک رکن این اقتدار را نیز حسب و نسب ریشه‌دار ایشان تشکیل می‌داد؛ حسب و نسبی که صرف‌نظر از مقبولیت و عدم مقبولیت آن برای سایر قبایل، در پرتو قدرت قریش عنوان و از آن بهره‌برداری اجتماعی می‌شد. (زرگری نژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۶۴-۱۶۶) تفاخر عرب‌ها به قبیله و حسب و نسب را می‌توان از آثار شاعرانی پی برد که در مدح مجدد و عظمت قبایل خود سروده‌اند. برای نمونه، عمرو بن کثوم از شاعران جاهلی، در آثار خود بارها به نسب خود می‌نازد و افتخارات قبیله‌اش را در شعر خود می‌آورد. (معلقات سبع، ۱۳۷۱، ص ۸۸-۸۹) ساخت قبیله‌ای عرب، توسط مردان قبیله اداره می‌شد که قدرت آن‌ها از راه خون به جهت هوش و ذکاوت و ثروت و آزادی و تجربه، به نجبا و اشراف می‌رسید. (نیکلسون، ۱۳۶۹، ص ۱۲۴) اهمیت خون و نسب، موجودیت قبایل اعراب را در برابر هم‌دیگر تضمین می‌کرد، بنابراین حفظ آن مسلم و قطعی بود.

شرافت خاندان پیامبر ﷺ

عرب‌ها پیش از اسلام، خود را به قبایل خویش منتسب می‌ساختند و به آن افتخار می‌کردند و شرافت و بزرگی را در آوازه بلند نسب خود می‌دانستند. در بین اعراب، شریف کسی بود

که نسب پاک عربی داشت؛ اما پس از پیدایش اسلام، نسب‌شناسی و انساب‌نگاری به سوی دین تمایل یافت و انتساب و نزدیکی به رسول خدا ﷺ به عنوان افتخار شمرده می‌شد. (عالمی، ۱۳۹۱، ص ۸۳)

پیامبر ﷺ در دوران حیات خود، تلاش نمودند که اشرافیت را از جامعه عرب پاک کنند. در این مورد، ماجرای تحقیر سلمان توسط بعضی صحابه که او را برده‌ای آزادشده می‌دانستند و نژاد عرب را نژاد برتر می‌شمردند، بهانه خوبی بود تا پس از مباحثی که بر سر سلمان پدید آمد، آن حضرت زمینه را برای انکار آن توهنات برتری جویانه فراهم سازند. (زرگری نژاد، ۱۳۹۰، ص ۴۴۳) به اعتقاد بسیاری، با آمدن اسلام به ایران نیز اشرافیت‌ها فروریخت، اما نوعی اشرافیت خون در مورد سادات شکل گرفت که دستیابی به آن ممکن نیست و فقط خون، ملاک انتساب به این اشرافیت را شامل می‌شد. انتساب به بنی‌هاشم در دوره‌هایی از تاریخ اسلام و شاید بتوان گفت تا پایان دوره عباسی، عامل مشروعیت آنان به حساب می‌آمد. در اواخر دوره امویان، گردهمایی بنی‌هاشم در ابواء بر همین اساس صورت گرفت.

علاوه بر زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، عوامل دیگری نیز در توجه به سادات و خاندان پیامبر ﷺ، دخیل بوده است. تأثیر قرآن، حدیث و سیره در این مورد اهمیت والایی داشت. سوره کوثر از این مجموعه است و بیشتر مفسران مانند علی‌بن‌ابراهیم قمی (۳۲۹ق)، شیخ طبرسی (۵۴۷ق) و علامه طباطبایی (۱۴۱۲ق)، آن را سند افتخار سادات می‌دانند و کوثر را بر کثرت نسل و ذریه پیامبر ﷺ اطلاق می‌کنند. (همان، ص ۸۵-۸۶) آیات فراوانی در قرآن درباره دوستی و محبت نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام آمده است. (قرآن کریم، شوری: ۷۶؛ احزاب: ۳۲؛ انعام: ۵۹؛ آل‌عمران: ۱۰۳) علاوه بر این، احادیث فراوانی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره برتری و ارجمندی اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل شده، از جمله: «ستارگان ثوابت و سیارات، امان اهل آسمانند و اهل‌بیت من امان امتم می‌باشند»؛ «بهترین شما کسی است که با اهل‌بیت من خوش‌رفتارتر باشد»؛ «فرزندان خود را به سه خصلت تربیت کنید: «دوستی

پیغمبرتان، مهر ورزیدن به اهل‌بیت او و اشتیاق به خواندن قرآن؛ «دوست داشتن ما اهل‌بیت، گناهان را پاک می‌کند و حسنات را دوچندان می‌سازد». (الهی‌زاده و سیروسی، ۱۳۸۹، ص ۸۹)

آیه مودت، از مهم‌ترین آیات قرآن در فضیلت اهل‌بیت علیهم‌السلام است (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (قرآن کریم، شوری: ۳۲). خداوند در این آیه، رسالت پیامبر خویش را نیکی و دوستی اهل‌بیت ایشان دانسته است تا محبت نسبت به خاندان آن حضرت را قطع نکنند و اهل‌بیت علیهم‌السلام را محترم شمارند. به نظر می‌رسد که سادات هم به استدلال انتساب به اهل‌بیت علیهم‌السلام مدعی چنین فضیلتی هستند. هم‌چنین آیه خمس برای ذوی‌القربی و نزدیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعیین شده است. «و اما اکرام جماعت سادات به حکم حدیث «ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»، بر جمیع مسلمانان به ویژه بر دوست‌داران و محبان اهل‌بیت مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جمله واجبات بود». (نخجوانی، ۱۹۷۶، ج ۱، ص ۳۶۴)

سادات در بین ایرانیان، از محبوبیت بی‌نظیری برخوردار بودند. در دوره طاهری، با وجود این که سیاست‌های مذهبی آل‌طاهری بر مدار خلافت عباسی می‌گشت، مردم ایران در نواحی طبرستان پذیرای ساداتی بودند که از جور حکومت عباسی به دنبال مناطق امن می‌گشتند. از رفتار سیاسی صفاریان نمی‌توان به تعصب مذهبی خاص آن‌ها نسبت به گروه خاصی پی برد و نبرد یعقوب با حسن‌بن‌زید، بیش‌تر جنبه سیاسی داشت. (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۳، ص ۱۱۸) پادشاهان غزنوی به ویژه سلطان محمود، با همه تعصبی که بر ضد تشیع نشان می‌دادند، در عین حال با سادات با تحمل رفتار می‌کردند و گاهی به سادات و وظایفی از جمله قضاوت را محول می‌نمودند؛ برای نمونه، به گفته عتبی، «سلطان غزنوی، حکم تاهرتی اسماعیلی را به حسن علوی واگذار کرد». (عتبی، ۱۳۸۲، ص ۳۷۳) سادات خود را درون ساخت اجتماعی و درون طبقات زمین‌دار و سوداگر درآمیختند و تمایل چندانی به سیاست‌های انقلابی نداشتند. حرمت سادات در این دوره‌ها مستقل از عوامل سیاسی بود. (باسورث، ۱۳۶۲، ص ۱۹۶-۱۹۷) در دوره سلجوقی، سادات در نزد ملک‌شاه و نظام‌الملک از

احترام برخوردار بودند؛ البته فقط احترام نه اعتماد و سپردن امور مملکتی به آنها. (ترکمنی آذر، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴-۱۸۵) توسل محمد خوارزمشاه به سادات علیه خلیفه عباسی، علل سیاسی داشت و توسل جستن او در این راه به سادات حسینی و خلافت آنان، دست آویز و توجیهی شرعی برای اقدام او بود. اعتبار سادات در بین مردم، در دوره مغول رو به افزایش گذاشت. سادات به دلیل خویشی با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همواره مورد لطف و محبت مردم بودند و حاکمان تازه‌مسلمان مغول نیز در این زمینه اهتمام زیادی به خرج دادند. (ترکمنی آذر، ۱۳۸۳، ص ۲۱۹)

مفهوم سیادت از ظهور اسلام تا دوره ایلخانی

سادات عموماً به فرزندان علی عَلِيٌّ و گاهی به آل ابی طالب اطلاق می‌شد که با نسبت علوی شناخته شده‌اند. در ابتدا تفاوتی میان فرزندان امام حسن و امام حسین و فرزندان محمد بن حنفیه و یا جعفر و عقیل بن ابی طالب و یا حتی عباس بن عبدالمطلب وجود نداشت و در طی این زمان، این دایره، کوچک‌تر و محدودتر شد. در قرن سوم، بنی‌عباس از آثار نسب‌نگاری، حذف شدند و به اولاد ابوطالب پرداخته می‌شد که با حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دارای پیوندهای بیشتر و نسل و فرزندان مشترکی بودند. این محدوده از فرزندان ابوطالب، تا قرن هفتم ادامه یافت، اما در پایان قرن هفتم، عنوان شریف، به فرزندان مشترک امام علی و حضرت فاطمه عَلِيَّةٌ، محدود شد. (عالمی، ۱۳۹۱، ص ۸۳-۸۴)

مفهوم سیادت را نمی‌توان از ابعاد مختلف در هر دوره، به صورت مستقل بررسی نمود. سیادت مفهومی بود که به اعضای قبیله بنی‌هاشم گفته می‌شد؛ بنابراین می‌توان سه دوره را بر اساس متغیرهایی چون: هویت‌یابی، مخالفت یا موافقت با حکومت وقت و نحوه پراکندگی سادات شناسایی کرد:

۱. از ظهور اسلام تا پایان دوره اموی؛
۲. از تأسیس حکومت عباسی تا سقوط بغداد؛
۳. از حمله مغول تا پایان تیموری.

در دوره اول، با توجه به اختلافات و نزاع‌های قبیله‌ای که از دوران پیشین میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم وجود داشت، همه سادات دارای هویتی یکسان به نام هاشمیان بودند؛ پس در این دوره سیادت مترادف با هاشمی بود. در دوره دوم، یعنی پس از امویان، هنگامی که گروهی از بنی‌هاشم به نام عباسیان به حاکمیت سیاسی و خلافت دست یافتند، گروه‌های دیگر بنی‌هاشم، بنابه عللی که محققان آن را بررسی کرده‌اند، به عنوان گروهی مخالف در مقابل حکومت قرار گرفتند. همین مسأله مفهوم سیادت را در چارچوبی جدید و محدودتر و با عنوان «طالبین»، یعنی بنی‌هاشم به استثنای فرزندان بنی‌عباس قرار داد. البته این قالب و چارچوب جدید، بسته به اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر عباسی خود نیز دچار تغییراتی شد. در دوره سوم و پس از سقوط بغداد و استقرار مغولان در ایران، سادات جایگاهی متفاوت یافتند. این مسأله را در راستای سقوط عباسیان - به عنوان گروه مقابل سادات - و توجه ویژه ایلخانان و حکومت‌های محلی ایران به سادات، می‌توان بررسی کرد. افزون بر این، حضور سادات علوی در مرکزیت سیاسی مغولان و ایلخانان، سبب شد سیادت در مفهومی جدید با نام علوی نزدیک شود. (آقاجری و حسن‌اللهیاری، ۱۳۹۰، ص ۱۰) مفهوم سیادت از عصر فتح اسلامی تا یورش مغول، روندی انقباضی داشته است و از معنایی عام به معنایی خاص و بسته بدل گشته بود. از این رو، شجره‌نامه‌های سادات دقیق‌تر و سخت‌گیرانه‌تر شده بود.

منزلت سادات در دوره نامسلمانی مغولان از چنگیز تا تأسیس حکومت ایلخانی (۶۱۶-۶۵۶ ق)

پس از حمله چنگیز به ایران در سال ۶۱۶ قمری، پیوستگی فتوحات وی و اعقاب او، اوضاع ایران را به هم ریخت. همه افراد و دیوان‌ها، مدت زمانی اعتبار و امنیت خود را از دست دادند و همه مردم در برابر تهاجمات مغولان قرار گرفتند. این روند تا دوران منگوقاآن پیش رفت. اما پیش از حکومت وی، آنان هنگام فتح، جایگاه سادات را در نظر

آوردند. برای نمونه، با این که آنان بیش تر مردم بخارا را کشتند، با وجودی که به سادات بی احترامی شد و حتی مقتدای سادات ماوراءالنهر امیر امام جلال الدین علی بن حسن در میان آن ها بود و به محافظت ستوران گماشته شدند، ولی از مرگ نجات یافتند؛ زیرا به نوشته جوینی: «امثال حکم آن قوم را التزام کرده». (جوینی، ۱۳۲۹، ج ۱، ص ۷۵) سادات در ادامه حکومت ایلخانی، توانستند هویت و تشکل تاریخی خود را حفظ کنند و به نظر می رسد که کم ترین آسیب ممکن را دیدند. به اعتقاد عباسی، علت این امر در واقع به گونه ای همسان پنداری و همسان انگاری میان اندیشه مغولان در مورد احترام به سادات به عنوان ذریه و نسل پیامبر ﷺ و احترام به اعقاب و اولاد چنگیز، سبب شد تا مغولان نیز زودتر به جایگاه و منزلت این گروه پی ببرند. گذشته از این، در جامعه مغولی، بعضی خاندان ها منتسب به قدر و منزلت الوهیت شدند؛ چنان که در عصر فتوحات و سپس حکومت داری آن ها که با ظهور چنگیز آغاز شد، هرکس که با اجداد یا اولاد او پیوندی داشت، بلندمرتبه و مقدس تلقی می شد. (عباسی، ۱۳۸۱، ص ۷۷) این موضوع را می توان به روشنی در سرگذشتی درک کرد که خواجه رشیدالدین فضل الله درباره آبا و اجداد چنگیز و فرزندان و نوادگان او تدوین کرده است. خواجه در آن جا، آشکارا از شجره آلان قوا به «شجره منقح و روشن» تعبیر و اشاره کرده است که عرب ها نیز همانند مغول ها، در نگاه داری انساب خود کوشا بوده اند. (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۲۳) بنابراین به نظر می رسد علت دیگر احترام و توجه مغولان به سادات، این بود که مغولان می دانستند در جایی حکومت می کنند که در ابعاد مختلف قومی و فرهنگی، بیگانه محسوب می گردند و آن چه می توانست باعث گسترش و تعمیق نفوذ آن ها در جامعه ایران شود، تکیه بر عواملی بود که طی قرون متمادی در جامعه ایرانی رشد کرده بودند. از این رو، سادات به عنوان گروهی موجه و قدرتمند می توانستند باعث تحکیم حکومت مغولان در ایران شوند.

در دوره منگوقاآن، سادات به «حکم چنگزخان و قاآن از زحمات مؤن» معاف شدند. (جوینی، ۱۳۲۹، ج ۱، ص ۷۷) فاطمه خاتون از مشهد، از سادات علوی بود که در دستگاه

توراکینا خاتون قدرتی به دست آورد و به نوشته جوینی: «جملگی کارهای ملک به رأی و کفایت او مفوض شده». (همان، ص ۱۹۹) اختیارات بسیاری به او دادند و بزرگان اطراف به حمایت او توسل می‌جستند؛ به ویژه بزرگان خراسان و جمعی از سادات مشهد مقدس به نزد او می‌رفتند؛ زیرا به زعم خود، «سلاله سادات کبار است». (همان، ۲۰۰) این نکته به همان آگاهی ذهنی دلالت می‌کند که سادات نسبت به خود داشتند و بنیان عضویت در گروه منزلتی را شکل می‌داد.

وضع سادات در سقوط بغداد (۶۵۶ ق)

در ماجرای سقوط بغداد با حکم خان، سادات نیز همراه با دانشمندان و مشایخ و بزرگان امان یافتند که البته منوط به خودداری آن‌ها از جنگ شد. (جوینی، ذیل خواجه نصیر طوسی بر جهانگشا، ۱۳۲۹، ج ۳، ص ۲۸۸) هم‌چنین هولاکو در واقعه فتح بغداد و زوال خلافت عباسی، در صفر ۶۵۶ قمری، با احضار ابن طاووس، به او و شیعیان و سادات حله، امان داد. ابن طاووس هم با یاران خود و افرادی که هولاکو فرستاده بود، به حله رفت. پس مردم حله هدایای زیادی گرد آورده، برای هولاکو فرستادند. سیدبن طاووس از سوی هولاکو به نقیب‌القبای منصوب شد. او ابتدا از پذیرش این منصب خودداری می‌کرد، اما خواجه نصیر به او هشدار داد که در صورت رد این انتصاب از سوی خان مغول جانش در خطر است؛ بنابراین سیدبن طاووس منصب را پذیرفت و در سال ۶۶۱ قمری، طی مراسم شکوهمندی به سمت نقیب‌القبای ممالک اسلامی منصوب گردید و تا پایان عمر در این منصب باقی بود. در علت پذیرش این امر و هم‌کاری وی با مغولان، خودآگاهی این عالم شیعه به سیادت و جایگاه منزلتی‌اش فهمیده می‌شود. گزارش شده که سید در کتاب ملاحم بطائینی (نیمه قرن سوم هجری)، روایت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام را خوانده بود که پس از سقوط دولت عباسی، شخصی عادل از اهل بیت بر امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاکم خواهد شد و سپس، قائم ظهور خواهد کرد. ابن طاووس به این باور رسیده بود که خود او، همان شخص عادل است؛

چون در هر حال، او از نسل سادات حسنی و حسینی و از شجره حسن مثنی بود و جایگاه و منزلت ولایت بر سادات علوی داشت. اخبار ملاحم، به ویژه درباره تاتارها، سید را واداشت نظر خود را نسبت به سلطه سیاسی تغییر دهد و این مسأله را با نگاهی مثبت ارزیابی کند و خود را همان شخصیتی بداند که در پیش‌گویی‌ها به آن اشاره و مشخصات او در آن ذکر شده بود. در نتیجه می‌توان گفت: روایات ملاحم، نقش مهمی در پیوند مثبت میان فقیه شیعی و دولت مغولی، ایفا کرد و سبب شد تا این فقیه شیعی، مناسبات مستحکمی با مغولان برقرار کند (کلبرگ، ۱۳۷۱، ص ۳۲؛ منتظرالقائم و عرب جعفری، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹-۱۱۰) و خودآگاهی وی نیز نقش زیادی داشت. در نتیجه همین خودآگاهی و با نقش محوری او در میان علویان، ایشان در مقابل مغولان مقاومتی نکردند. حرکت علویان و پیوستن آن‌ها به مغولان، با توجه به جایگاهی که در جامعه داشتند احتمالاً تأثیر زیادی در مشروعیت قدرت مغولان داشت و شاید با استفاده از این ابزار هم بود که بدون نگرانی از قضاوت دنیای اسلام، به سرکوب خلافت عباسی پرداختند.

شورش سید شرف‌الدین ابراهیم و به‌دست‌گیری قدرت در فارس (۶۶۳ ق)

در آخرین ماه‌های سلطنت هولاکو و چیرگی نهایی مغولان بر ایران، نهضتی در فارس روی داد که از سیادت کاریزمای رهبر قیام نشأت گرفته بود. رهبر قیام، قاضی القضاة شیراز بود. (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۵۸۷) قاضی شرف‌الدین، از سادات عظام به‌شمار می‌رفت که برای مدتی به خراسان مهاجرت کرد که گویا به قصد دعوت مردم به قیام علیه قدرت حاکم بود. سید در آن‌جا با در پیش گرفتن ریاضت و زهد و بروز کرامات، شهرت فراوانی یافت و گروه بسیاری دست ارادت به او دادند و از او کرامات بسیاری نقل کردند. شرف‌الدین ابراهیم پیش از حرکت به سوی فارس، دعوت خود را شروع کرد و مردم بسیاری به او گرویدند و به هر جایی که می‌رسید، طایفه‌ای با او همراه شدند و اعتقاد داشتند که او مهدی آخرالزمان است و از ضمائر باطنی مردم خبر می‌دهد. با شایع شدن کرامات وی، مردم نیز

بر آن چیزی افزوده، می‌گفتند: «مشتی سنگریزه از زمین برمی‌دارد و دعایی بر آن می‌دمد و می‌افشاند؛ ناگاه هر یک سواری زره‌پوش با شمشیر و نیزه می‌گردد». (وصاف شیرازی، ن، خ ۸۲۶۷، فیلموتیک مجلس شورای اسلامی، برگ ۱۰۹)

سیدشرف‌الدین ابراهیم با لشکری که گرد آورد، به قصد تصرف شیراز به راه افتاد. آتش‌خاتون سپاهی از مغول و ملوک شبانکاره آراست. در رویارویی دو سپاه، چنین شایع شده بود که سپاه سید به جز این سپاه، نیرویی عظیم نیز از اشخاص غیبی دارد و هر کس که در مقابل ایشان دست به سلاح ببرد، فلج خواهد شد. این امر سبب شد که در آغاز هیچ‌کس را یارای پیش‌دستی در جنگ علیه سید نباشد. به تدریج دو سه تن ترسان و لرزان، جسارت به خرج دادند و تیری رها کردند و اعضای بدن خود را سالم یافتند. سید در قلب سپاه ایستاده بود و تکبیرگویان حمله کرد. لشکر مغول نیز به یک باره حمله کردند. مغولان کشتاری سخت به راه انداختند و سید نیز به قتل رسید. هولاکو با خبر خروج سید، برآشت و تصمیم داشت مردم شیراز را قتل‌عام کند، ولی با خبر قتل سید از این کار منصرف شد. (همان، ص ۱۰۹-۱۱۰) در این ماجرا، کاریزمای سیدشرف‌الدین ابراهیم، سبب شد تا طرف‌دارانی گرد آورد و با همین کاریزما و البته با آگاهی درونی که داشت، توانست رهبری یک قیام را علیه مغولان هدایت کند. در شروع جنگ نیز سید با استفاده از سیادت کاریزمایی خود، دشمنان را آن‌چنان به هراس افکنده بود که از دست بردن به سلاح و حشت داشتند.

منصب نقابت و نقش آن در اعتبار سادات

رویکرد سیاسی مثبت مغولان به تشیع امامی، در احیای نقابت و توجه ویژه به سادات مؤثر بود. حکومت بغداد در پاره‌ای از دوران هولاکو، به عظاملک جوینی واگذار شد و سادات در این زمان در بغداد چنان منزلتی یافتند که دست‌نوشته آنان از اعتبار قانونی برخوردار شد. اسناد مالی زیادی به نام سادات صادر می‌گردید، هم‌چنین موقوفات فراوانی به سادات واگذار می‌شد که عشر محصولات این موقوفات به نقیب تعلق داشت. به طور کلی، پخش و

رسیدگی به این اموال موقوفه بر عهده نقیب بود. (نخجوانی، ۱۹۶۴، ج ۱، ص ۲۰۷) پول‌های فراوانی که نقیب‌النقبا میان سادات پخش می‌کرد، و سوسه‌کننده بود. (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۳) این خود از دلایل یک پارچگی و اتحاد سادات و نقیب‌النقبا با یک‌دیگر به شمار می‌رفت و موجب قدرت بیشتر آنان در جامعه می‌شد.

ایجاد منصب نقابت، در دوره عباسیان، نوعی آگاهی گروهی را در سادات نشان می‌داد. خلفای عباسی بر آن شدند تا با ایجاد نهاد نقابت، علاوه بر اعطای آزادی عمل به سادات، آن‌ها را به کنترل خویش درآورند و از ایجاد کانون قدرت علیه خویش جلوگیری نمایند. در واقع وقتی عباسیان نظارت مؤثر خود را بر سادات از دست دادند، نهادی ایجاد کردند تا قدرت سادات را منسجم نمایند؛ این نهاد تحت نظارت دقیق دستگاه خلافت نبود، بلکه نهادی معمولی در جامعه بود که احترام فراوانی داشت. (الهی‌زاده و سیروسی، ۱۳۸۹، ص ۸۷)

هدف اصلی از نهاد نقابت، این بود که غیر سادات بر سادات تسلط مستقیم نداشته باشند، زیرا سادات از نظر وجهه و منزلت اجتماعی نسبت به دیگران جایگاه والاتری داشتند. لذا این نهاد، در واقع نوعی استقلال و آزادی عمل را برای سادات در چارچوب نظام سیاسی - اجتماعی حکومت اسلامی عرضه می‌کرد. نهاد نقابت از اواخر قرن سوم در شهرها و سرزمین‌های اسلامی شکل گرفت و تا اواسط قرن چهارم در این سرزمین‌ها گسترش یافت. (عالمی، ۱۳۹۱، ص ۹۰-۹۱)

نهاد نقابت با توجه به بررسی وظایف و حدود آن، به دو قسمت نقابت خاصه و نقابت عامه تقسیم می‌شد. در نقابت خاصه، نقیب تنها مسئول سرپرستی سادات بود و به امور قضاوت و اجرای حدود شرعی نمی‌پرداخت. بعضی از مسئولیت‌های نقیب خاصه عبارت بود از:

۱. نسب و تبار سادات را ثبت و ضبط می‌کرد تا فردی غیرسید وارد حوزه سادات نشود و از آن سوی، فردی سید نیز از دایره سادات خارج نگردد.

۲. در مورد نوزادان و درگذشتگان، آگاهی به دست می‌آورد تا نسب فرد نوزاد با عدم ثبت فراموش نشود و نسب سید درگذشته را نیز دیگری مدعی نگردد.
 ۳. سادات را مجبور می‌کرد که آداب و شئونات اجتماعی را رعایت کنند؛ زیرا آنان منسوبان به پیامبر ﷺ بودند و باید حرمت آن حضرت پاس داشته می‌شد.
 ۴. برای حفظ موقعیت اجتماعی سادات آنها را از انجام دادن کارهایی که در شأن آنها نبود، باز می‌داشت.
 ۵. در حفظ و گرفتن حقوق سادات از دیگران نیز یاری می‌گرفت تا سادات احساس ضعف نکنند.
 ۶. سهم ذوی القربی را که از موارد خمس است، می‌گرفت و بین سادات تقسیم می‌نمود.
 ۷. سادات را از این که به زور و به بهانه سیادت بر مردم چیره شوند، باز می‌داشت تا موجب ناخشنودی مردم و گرفتن کینه سادات در دل مردم نشود.
 ۸. از ازدواج دختران سادات با افراد دیگر جلوگیری می‌کرد تا شأن سادات محفوظ بماند.
 ۹. به امور موقوفه مربوط به سادات توجه کاملی داشت و افراد مستحق سید را شناسایی می‌کرد و وقف‌های مربوط به آنها را میانشان تقسیم می‌نمود و به طور کلی بر نحوه تقسیم موقوفات نظارت داشت. (ماوردی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۲-۲۰۴؛ عالمی، ۱۳۹۰، ص ۹۳-۹۴)
- در وظایف نقابت خاصه، بیش‌تر روی شأن سادات و منزلت اجتماعی آنها تأکید شده بود و همه تلاش نقیب خاصه در جهت حفظ موقعیت و جایگاه اجتماعی و برتری گروهی سادات در جامعه بود.
- نقیب در نقابت عامه، وظایف نقیب خاصه را داشت و مسئولیت‌های دیگری نیز که بیش‌تر دارای وجهه شرعی بود، بر عهده داشت که مهم‌ترین آنها عبارتند از:
۱. در صورتی که میان سادات اختلافی رخ می‌داد، نقیب همانند حاکم شرع به قضاوت می‌پرداخت و اختلافات را رفع می‌کرد.

۲. اگر سیدی گناهی مرتکب می‌شد که مستوجب حد شرعی بود، نقیب حد شرعی را جاری می‌کرد.

۳. در صورت اختلاف میان سید و غیرسید، نقیب به قضاوت می‌پرداخت و حد شرعی را نیز او جاری می‌کرد. این وظایف هم بر این اصل قرار داشت که سادات، دارای منزلت و شرف خاصی بودند و باید فقط تحت حاکمیت فردی هم‌تراز و هم‌کفو خود قرار گیرند و به این وسیله از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بودند. (ماوردی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴-۲۰۵؛ عالمی، ۱۳۹۰، ص ۹۴-۹۶) می‌توان گفت که در بسیاری از این اصول، به تشخیص وراثتی، درون‌گزینی و برتری بروز منزلت اجتماعی اشاره شده است.

به طور کلی نقیب‌النقبا یا نقیب‌الاشراف در جامعه دوران ایلخانی، مقام و منزلتی والا داشت و هم‌ردیف امیران بزرگ بود. در مورد وی همان تشریفاتی انجام می‌گرفت که درباره امیران مرسوم بود؛ یعنی هنگام مسافرت با علم‌ها و طب‌ها حرکت می‌کرد و بر در خانه‌اش هر صبح و شام نوبتی می‌کوفتند. (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۲۱) در نامه‌ها خطاب به این مقام چنین می‌نگاشتند: «جناب نقابت پناه، مولانا... اعدل اکرم، نقیب‌نقباء الآفاق، محرز‌المعالی و المناصب الاستحقاق، مقتدای اهل ایمان، قطب‌الحق و المله والدین، شرف‌الاسلام والمسلمین». (نخجوانی، ۱۹۷۱م، ج ۲، ص ۱۷)

همه ایلخانان کمابیش اهمیت جایگاه سادات را نزد مسلمانان می‌دانستند و از گماردن افراد مناسب به منصب نقابت سادات کوتاهی نمی‌کردند. غازان در سال ۶۹۸ قمری به حله رفت و به علویانی که در آن‌جا مقیم بودند، اموالی حواله کرد و فرمان حفر نهری در بالادست حله را صادر کرد که به «نهر غازانی» معروف شد. (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۲۹۲) جایگاه نقیب در نظر غازان، به اندازه‌ای بود که وی گاهی فرمان‌های نقابت را به دست خود به نقیبان می‌سپرد. برای نمونه، سیدظاهر فرمان نقابت خود را بر مشهد از دست خود غازان گرفت. (فصیحی خوافی، ۱۳۳۹، ص ۱۷) سیدظاهر با برادرش سیدعلاءالدین، از مشهد به تبریز رفتند. سیدعلاءالدین در راه به قتل رسید و سیدظاهر از پادشاه مذکور نشان نقابت

گرفت و اول کسی از سادات موسوی بود که در مشهد نقیب شد و تا دوره صفوی، نقابت در نسل او باقی بود. (شوشتری، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۸۴)

اولجایتو نیز هم چون نیای خود، در توجه به سادات و نقیبان همت می‌گماشت. برای نمونه، هنگامی که سیدبدرالدین ساروی، نقیب مشهد با وی دیدار کرد، او با دست خود کاسه آش را نگه داشت تا بدرالدین از آن بخورد. (فصیحی‌خوافی، ۱۳۳۹، ص ۱۷) این نکته، نشان می‌دهد که چنانچه شرایط برای قدرت‌یابی سادات فراهم می‌شد، نقیبان و سادات می‌توانستند با پشتوانه حاکمیت جایگاه بالاتری به دست بیاورند.

سادات، در تکاپوی اقتدار سیاسی در حکومت ایلخانی

در روزگار اباقا نیز به سادات توجه و از حقوق آنان دفاع می‌شد و حتی چنانچه حقی از سیدی پایمال می‌کردند، اباقا به گرفتن آن فرمان می‌داد. برای نمونه، سادات در فارس نیز در این دوره به جایگاه بالایی رسیده بودند، به طوری که اتابک ابوبکر بن سعد (حک: ۶۲۸-۶۵۸ق)، سادات را تهدیدی برای فرمانروایی خود می‌دانست. این قضاوت از آن جا ناشی می‌شد که دولت ایلخانی نیز به سادات، حسن نیت داشت. اتابک، قاضی عزالدین العلوی را از منصب قاضی‌القضاتی معزول کرد و همه اموال موروث و مکتسب او را مصادره نمود، به این بهانه که «سادات در شیراز سلطه کاملی دارند و اگر امتیاز ثروت و املاک و منصب حکومت‌داری و قضاوت جمع شود، هوس و سودای حکومت خواهند نمود و شیراز از تصرف من خارج خواهد شد». (وصاف شیرازی، ن، خ ۸۲۶۷، فیلموتیک مجلس شورای اسلامی، برگ ۹۲) اشاره اتابک به سیادت عزالدین، نشان می‌داد که قدرت سید را ناشی از سیادت وی و پذیرفته شدن او را نیز در میان افکار عمومی متأثر از همین عامل می‌دانست؛ بنابراین نفوذ سادات، در جامعه آن روز بسیار قوی بود و به هیچ عنوان نمی‌شد آن را نادیده گرفت.

اتابک نتوانست از محبوبیت سادات و قدرت‌یابی آنان در شیراز جلوگیری کند؛ چنان که در سال ۶۷۰ قمری، وقتی سوغون‌جاق نوین از سوی دربار ایلخانی، مأمور فارس شد، سیدعمادالدین را به حاکمیت مطلق یکی از بلوک فارس گماشت و توانست یرلیغی از اباقا که جانشین هولاکو شده بود، به دست بیاورد که طبق آن املاک موروثی‌اش را که اتابک دیوانی کرده بود، پس بگیرد. (همان، برگ ۱۱۱-۱۱۲)

منزلت سادات در دوره مسلمانی ایلخانان

پس از مرگ آباقا تا روی کار آمدن غازان خان، چندین ایلخان به قدرت رسیدند که عمر سیاسی کوتاهی داشتند. در میان آنان ارغون، گیخاتو و بایدو مسلمان نبودند؛ اما پشتیبانی خود را از سادات و نقیبان آن‌ها دریغ نمی‌کردند. ایلخانان مسلمان بیش از دیگران در حفظ حریم و پاس‌داشت نقیبان و تقویت آنان کوشیدند. (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۴) برای مثال، غازان پس از مسلمان شدن، به نوشته رشیدالدین، به جماعت سادات و ائمه و مشایخ لطف نمود و به آن‌ها ادراعات و صدقات داد. (همدانی، ۱۹۴۰م، ص ۷۷)

غازان با هدف توجه به سادات و جایگاه اجتماعی علویان، مزارات شیعه را زیارت کرد و نذوراتی تقدیم نمود. او برای نشان دادن احترام ویژه خود، دستور بنای دارالسیاده را برای سادات صادر کرد. به نوشته رشیدالدین، غازان دستور داد: از آن‌جایی که صوفیان و فقها و دیگر گروه‌ها مکان‌های ویژه خود را دارند، بنابراین وجود مکان ویژه برای سادات ضروری است. سپس به دستور وی، در تبریز و دیگر ولایات بزرگ مثل اصفهان، شیراز و بغداد، دارالسیاده ساخته شد تا سادات در آن جاگرد هم آیند و هم‌چنین برای امور ایشان وجوهی را تدارک دید و به سادات اختصاص داد. (همان، ص ۱۹۰-۱۹۱) بنابه دستور غازان، دارالسیاده تبریز در ضلع یازدهم قبه شام تبریز بنا شد. (وصاف شیرازی، ن، خ ۸۲۶۷، فیلموتیک مجلس شورای اسلامی، برگ ۲۱۰) خواجه رشیدالدین جزئیات هزینه‌های موقوفات دارالسیاده را شامل فرش، عطر و شمع آورده است و تأکید کرده که امور مهم

دارالسیاده انجام شود و خدمت به سادات مطابق با شروط واقف صورت گیرد. در مورد معاش و هزینه زندگی سادات از نقیب گرفته تا ساداتی که به آنجا رفت و آمد می‌کنند و همچنین به مواجب و حقوق کارکنان دارالسیاده از خادم گرفته تا کارکنان آشپزخانه تأکید کرد. رشیدالدین هم چنین به هزینه‌هایی برای فرش و طرح و عطریات استفاده‌شده پرداخته و در ادامه به اصلاح و مرمت ابزارآلات و ادوات ساعت و رصد و مواجب و حقوق مدرس و معید و متعلم و خازن و دیگر کارکنان توجه کرده است. (همدانی، ۱۹۴۰م، ص ۲۱۰) توجه به سادات و تکریم آن‌ها، در واقع با ایجاد دارالسیاده به عنوان نهادی مخصوص سادات، جلوه تازه‌ای یافت و دارالسیاده با کارکرد اصلی آن به عنوان مرکزی برای خدمت به سادات، مصداق برتری بروز منزلت اجتماعی آنان در این دوره بود.

در دوره ایلخانی، قتل و کشتار با کوچک‌ترین بهانه رواج داشت و در بسیاری از موارد خواست خان یا سلطان کافی بود؛ ولی این امر در مورد سادات صدق نمی‌کرد. در زمان اولجایتو، سیدتاج‌الدین آوجی را به جرم مصادره اموال یهودیان محاکمه کردند و با دو پسرش به قتل رساندند. به نوشته کاشانی، رشیدالدین در قتل سیدتاج‌الدین، نقش مهمی داشت. وی که از اجحاف به یهودیان آزرده خاطر شده بود، در گفت‌وگوی با سلطان، سید را مستوجب قتل دانست. نکته‌ای که در این بحث مطرح است و جایگاه سادات را می‌رساند، پاسخ سلطان است. اولجایتو پاسخ داد که «سادات را چگونه و با کدام رخصت کشم؟» رشیدالدین گفت: «من معلوم می‌کنم که او علوی نیست»، در اثنای مناظره به آوجی از گواهی علویت او پرسید. آوجی هم نسب‌نامه‌اش را نشان داد. رشیدالدین نسب‌نامه را به بهانه مطالعه گرفت و در خانه ابتدا نام او را از کاغذ خط زد و سپس دوباره نوشت و صبح روز بعد، نسب‌نامه را به ایلخان نشان داد و گفت: «این نسب‌نامه آوجی است که نام کسی دیگر را خط زده و نام خود را به جای آن نوشته». ایلخان نیز که علوی‌گری وی را دروغ پنداشت، دستور قتل سید را صادر کرد. (کاشانی، ۱۳۴۸، ص ۱۳۲-۱۳۳) ابن‌عنبه از نسب‌شناسان قرن هشتم، از نقش رشیدالدین در قتل سیدتاج‌الدین سخن به میان آورده است.

نقیب تاج‌الدین که نقیب‌النقبای تمام ممالک سلطان اولجایتو بود، یهودیان را از زیارت و رفت‌وآمد و حمل کردن نذورات آن‌ها در محلی به نام مشهد ذی‌الکفل نبی در راه حله منع کرد و در همین راستا، در آن محل منبری قرار داد و نماز جمعه و جماعت برگزار کرد. همین امر دشمنی رشیدالدین را برانگیخت و مقدمات قتل او را فراهم آورد. از سوی دیگر، پسر تاج‌الدین که متولی نقابت عراق بود، اعتراض گروهی را برانگیخته بود و با تبانی رشیدالدین فضل‌الله، گروهی از متعصبان، نسب این پدر و پسر سید را نفی کردند. از جمله ابوالمظفر محمدبن‌اشرف افسسی و شرف‌الدین و صاف؛ ولی ابن‌عنه، سیدتاج‌الدین را صحیح‌النسب ذکر کرده و آن‌چه را درباره او از طعن و نفی نوشته‌اند، نامعتبر دانسته است. (ابن‌عنه، ۱۳۸۳، ص ۴۱۷؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۱۸۸-۱۸۹)

با تمایل الجایتو به تشیع، نیروی شیعیان افزایش یافت و قدرتمندان سنی مذهب دربار، از مغول و ایرانی و از سپاهی و دیوانی، در برابر آنان صف‌آرایی کردند و جبهه‌بندی آغاز شد. در این میان سیدتاج‌الدین آوجی، از نیرومندترین و کارسازترین دشمنان معرفی شد و راه‌کار این‌گونه ارائه داده که سیدتاج‌الدین آوجی باید از میان برداشته شود. (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۰۶-۶۰۷) مسأله‌ای که در این جا قابل‌تأمل است این‌که چرا سادات با وجود منزلت و جایگاهی که داشتند، نتوانستند به قدرت قابل توجه دست یابند؟ دیوانیان حاضر در درگاه ایلخانی همه اهل تسنن بودند و تسلط سادات شیعه را برنمی‌تابیدند، بنابراین با اوج گرفتن فعالیت سادات شیعه در دوره الجایتو، کوشیدند حتی با قتل سیدتاج‌الدین آوجی به عنوان یکی از سردمداران جبهه سادات، از فعالیت و نفوذ بیش از حد آن‌ها بکاهند.

سادات و نفوذ در خاندان حاکم

پس از سقوط حکومت ایلخانی تا حمله تیمور که در ایران حکومت مرکزی وجود نداشت، حکومت‌های محلی در هر گوشه‌ای از ایران سربرآوردند. این دوره از تاریخ ایران به «دوره فترت» مشهور شده است. دوره فترت فضای بازتری برای سادات به وجود آورد تا

به دور از تنگناهای حکومت مرکزی، با سهولت بیش تری در حکومت‌های محلی مورد توجه واقع شوند. تعدادی از وزیران در دوره فترت از خاندان‌های سادات، و علما بودند. منزلت و جایگاه اجتماعی سادات، باعث شد تا خاندان‌های حاکم از نفوذ اجتماعی آنان برای اقتدار و مشروعیت خود بهره ببرند. به گفته منز، احتمالاً این موضوع تا اندازه‌ای به سبب گرایش به خاندان‌های خدمت‌گزار برای برقراری پیوند ازدواج با خاندان‌های محلی بود. تعلق داشتن به نسل دانش‌آموخته مذهبی و نسل سادات، ویژگی مطلوبی برای وزیران تلقی می‌شد و به حفظ آن‌ها در بدترین پیامدهای کشمکش‌های داخلی در دیوان کمک می‌کرد. (منز، ۱۳۹۰، ص ۱۵۹، ۱۶۲) بحرانی‌پور و زارعی نیز با منزه هم عقیده‌اند و توجه ویژه آل‌اینجو را در این دوره به سادات، در جهت بهره‌برداری از نفوذ اجتماعی آنان برای اقتدار خود دانسته و در واقع مشارکت دادن سادات را در حکومت از پایه‌های اقتدار و مقبولیت آل‌اینجو به شمار آورده‌اند. (بحرانی‌پور و زارعی، ۱۳۸۹، ص ۴۹) سیدغیاث‌الدین علی یزدی، وزیر امیر شیخ ابواسحاق اینجو بود که برای مدتی به اشتراک با شمس‌الدین صائین قاضی، وزارت را بر عهده داشت. بعد از کشته شدن شمس‌الدین، سیدغیاث‌الدین به تنهایی وزیر آل‌اینجو بود. (خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۲۸۲)

وزیران با وجود سیادت و جایگاه منزلتی، باز هم نتوانستند از توطئه‌ها جان سالم به در ببرند. یکی از وزیران متعلق به طبقه سادات و علما رکن‌الدین شاه‌حسن پسر معین‌الدین اشرف بود. شاه‌شجاع بعد از عزیمت به یزد، رکن‌الدین شاه‌حسن را وزارت داد و او را از یزد به عنوان مصاحب خود به شیراز آورد. (حافظ ابرو، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۴۲) سیادت یک وزیر در جاهت او تأثیر زیادی داشت. به همین علت، منابع تأکید کرده‌اند که وی «شرف نسب با کمال حسب جمع داشت». (حسنی، ن، خ ۱۳۳۰، فیلموتیک کتابخانه ملی ایران، برگ ۵۰۵؛ خواندمیر، ۱۳۱۷، ص ۲۵۰) رکن‌الدین شاه‌حسن، احترام ویژه‌ای داشت، تا آن‌جا که بعدها به سبب توطئه علیه یکی از امیران، به شیوه‌ای که احترام وی حفظ شود، به قتل رسید و بازه کمان خفه شد. (کتبی، ۱۳۶۴، ص ۹۸)

سادات و حاکمیت

سادات در دوره ایلخانی، با وجودی که مورد توجه ایلخانان بودند، به جز یک دوره حکومت کوتاه‌مدت در شیراز (وصاف شیرازی، ن، خ ۸۲۶۷، فیلموتیک مجلس شورای اسلامی، برگ ۱۱۲-۱۱۱)، تلاش آن‌ها برای نفوذ بیشتر در حاکمیت، قرین موفقیت نبود. ولی پس از سقوط ایلخانی و خلأ قدرت، در مازندران سید قوام‌الدین مرعشی سلسله سادات مرعشی را بنیادگزارد که ابتدا زیر سلطه حکومت کیاافراسیاب چلاوی بود. کیاافراسیاب با توطئه‌ای ملک فخرالدوله حسن باوندی را به قتل رساند و در واقع به حکومت باوندیان پایان داد. حکومت مرعشیان در سال ۷۶۰ قمری، رسمیت یافت. سید قوام‌الدین با توجه به این که انتساب به سیادت داشت، در لحظه ورود به مازندران با توجه به کارزمایی که داشت، مورد توجه افراسیاب چلاوی قرار گرفت. به نوشته مرعشی، مردم فوج‌فوج نزد سید می‌رفتند. افراسیاب از کارزمای سید دچار هراس شد و او را زندانی کرد. ققها نیز با افراسیاب همراهی کردند، ولی در همان شب حبس سید قوام‌الدین، پسر افراسیاب به مرض قولنج درگذشت. مریدان سید این واقعه را نیز از کرامات سید دانستند و سید را آزاد نمودند. سید با توجه به سیادت و کارزمایی که داشت، توانست افراسیاب چلاوی را شکست دهد و به قتل رساند و با اقتدار حکومت مرعشیان را پایه‌گذاری کند. (مرعشی، ۱۳۶۳، ص ۳۴۱-۳۵۵) مازندران با توجه به این که از قرون اول هجری، مأمن و پناهگاه سادات به‌شمار می‌آمد و حکومت علویان طبرستان را تجربه کرده بود، برای تشکیل یک حکومت شیعی توسط سادات، استعداد بیش‌تری داشت و جایگاه سادات برای مردم مازندران که خود نیز شیعه بودند، بیش‌تر از جاهای دیگر شناخته شده بود، پس با استقبال روبه‌رو شد و همین باعث موفقیت مرعشیان در مازندران گردید.

نتیجه

این نوشتار، سعی داشت که نقش و جایگاه تاریخی سادات را در دوره مغول و ایلخانی با انطباقی نسبی با نظریه منزلت، بررسی کند. سادات از گروه‌هایی بودند که در جامعه ایرانی از همان ابتدای ورود اسلام مورد توجه و محبوبیت قرار گرفتند. جایگاه ویژه‌ای که آیات، روایات و احادیث به آن‌ها داده بود، باعث شد تا کاریزما و جذابیت این گروه در ایران مستدام بماند. سادات در دوره ایلخانی، جزء گروه‌هایی بودند که در امنیت نسبی قرار گرفتند. مغولان با همسان‌انگاری ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله با ذریه سادات و با توجه به اوضاع فکری و اجتماعی ایران، از همان ابتدا حسابی جدا برای سادات باز کردند. منزلت سادات، وجود دارالسیاده‌ها، اوقاف، احیای نهاد نقابت و احترام ویژه به این گروه، مواردی هستند که ما را به جایگاه سادات در این دوره رهنمون می‌سازند. در دوره حکومت الجایتو با توجه به گرایش‌های شیعی وی، سادات نیز جایگاه ویژه‌ای در برابر حاکمیت به دست آوردند، ولی باز هم نتوانستند به پست‌های مهم و حساسی مانند وزارت و یا صاحب‌دیوانی دست یابند. این امر احتمالاً نتیجه این بود که هنوز ساختار دیوانی با غلبه مذهب سنت، اجازه نمی‌داد تا سادات شیعه در این عرصه پا بگذارند. با وجود این موانع، سادات در این دوره جایگاه والایی داشتند. در دوره فترت یعنی پس از سقوط حکومت ایلخانی، این ممنوعیت تا حدی برداشته شد و حتی سلسله آل مظفر و آل اینجو چه بسا برای تحیب و مشروعیت خود در جامعه، با گماردن وزیرانی از سادات، به منزلت این گروه توجه ویژه‌ای داشتند. توجه ویژه به خاندان سادات، در نهایت در شامگاه حکومت ایلخانان در ایران، در تشکیل سلسله مرعشیان در طبرستان ثمر داد و سرانجام سادات توانستند به حاکمیت در طبرستان دست یابند.

فهرست منابع

۱. آقاجری، سیدهاشم و حسن الله یاری، «تحول و تنوع مفهوم سیادت در عرصه صفویه»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال سوم، شماره ۹، سال ۱۳۹۰.
۲. ابن بطوطه، شمس الدین، سفرنامه ابن بطوطه، تهران: آگه، ۱۳۷۶.
۳. ابن عنبه، جمال الدین احمد، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: مکتبه سماحة آیة العظمی المرعشی النجفی الکبری، الخزانة العالمیه، لمخطوطات الاسلامیه، ۱۳۸۳.
۴. _____، الفصول الفخریه، به اهتمام سیدجلال الدین محدث ارموی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
۵. ابن فوطی، عبدالرزاق، حوادث الجامعه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
۶. الهی زاده، محمدحسن و راضیه سیروسی، «نهاد نقابت در خراسان طی قرون چهارم و پنجم هجری»، فصلنامه علمی - پژوهشی شیعه شناسی، سال هشتم، شماره ۳۲، سال ۱۳۸۹.
۷. باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۸. بحرانی پور، علی و سیده زهرا زارعی، «خاستگاه های اقتدار و مقبولیت اجتماعی سلسله آل اینجو (۷۲۵-۷۵۴ق)»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء علیها السلام، سال بیستم، دوره جدید، شماره ۸، ۱۳۸۹.
۹. بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، ویراسته هادی عالم زاده و رضا فرخ فال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
۱۰. ترکمنی آذر، پروین، تاریخ سیاسی شیعیان اثنا عشری در ایران (از ورود مسلمانان به ایران تا تشکیل حکومت صفویه)، قم: شیعه شناسی، ۱۳۸۳.
۱۱. جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشا، به اهتمام محمد قزوینی، لیدن هلند: چاپخانه بریل، ۱۳۲۹.

۱۲. حافظ ابرو، عبدالله، **جغرافیای حافظ ابرو**، تصحیح صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
۱۳. حسنی، ابن شهاب‌الدین حسن، **جامع‌التواریخ حسنی**، نسخه خطی شماره ۱۱۳۳۰، (فیلموتیک) کتابخانه ملی ایران.
۱۴. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی، **حیب‌السير فی اخبار افراد البشر**، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتاب‌فروشی خیام، ۱۳۶۲.
۱۵. _____، **دستورالوزراء**، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال، ۱۳۱۷.
۱۶. شوشتری، نورالله، **مجالس المؤمنین**، تصحیح ابراهیم عرب‌پور و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۲.
۱۷. زرگری‌نژاد، غلامحسین، **تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)**، تهران: سمت، ۱۳۹۰.
۱۸. عالمی، سیدمحمد رضا، «**درآمدی بر نسب‌نگاری طالبیان**»، فصلنامه **تاریخ اسلام**، سال سیزدهم، شماره اول، شماره مسلسل ۴۹، سال ۱۳۹۱.
۱۹. عباسی، جواد، «**سادات در دوره مغول**»، فصلنامه **تاریخ اسلام**، سال سوم، شماره مسلسل ۱۲، سال ۱۳۸۱.
۲۰. عتبی، محمدبن عبدالجبار، **ترجمه تاریخ یمینی**، ترجمه ابوالشرف ناصح‌بن ظفر جرفاذقانی، تصحیح جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۲۱. فخرایی، سیده‌سوسن و علی‌محمد ولوی و فاطمه جمیلی کهنه‌شهری، «**منزلت اجتماعی و جایگاه سیاسی نخبگان شیعه امامیه در قرون چهارم تا ششم قمری براساس گزارش کتاب النقص**»، **شیعه‌شناسی**، شماره ۳۲، سال ۱۳۸۹.
۲۲. فصیحی خوافی، فصیح احمد، **مجمل فصیحی**، تصحیح محمود فرخ، مشهد: کتاب‌فروشی باستان، ۱۳۳۹.

۲۳. کاشانی، ابوالقاسم، *تاریخ الجایتو*، به اهتمام مهین مهبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
۲۴. کتبی، محمود، *تاریخ آل مظفر*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۲۵. کریمی، علیرضا، «نقابت و نقیبان در ایران عصر ایلخانی»، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، سال اول، ش ۱، سال ۱۳۹۰.
۲۶. کلبرگ، إتان، *کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او*، مترجمان سیدعلی قرائی و رسول جعفریان، قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۱.
۲۷. نخجوانی، محمد بن هندوشاه، *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*، تصحیح عبدالکریم علی اوغلی‌زاده، مسکو: دانش، ۱۹۶۴، ۱۹۷۱، ۱۹۷۶.
۲۸. ماوردی، ابوالحسن، *آیین حکمرانی*، ترجمه حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۲۹. مرعشی، میرسیدظهیرالدین، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵.
۳۰. *معلقات سبع*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ویراسته موسی اسوار، تهران: سروش، ۱۳۷۱.
۳۱. منتظرالقائم، اصغر و رقیه عرب‌جعفری، «سیدبن طاووس و مسأله سقوط بغداد»، مشکوه، شماره ۹۹، سال ۱۳۸۷.
۳۲. منز، بئاتریس، *قدرت و سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری*، ترجمه جواد عباسی، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۰.
۳۳. نیکلسون، رینولد، *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه کیواندخت کیانی، تهران: رایزن، ۱۳۶۹.
۳۴. وبر، ماکس، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: سمت، ۱۳۸۴.

۳۵. وصاف شیرازی، عبدالله بن فضل الله، تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار، نسخه خطی با شماره ثبت ۸۲۶۷، (فیلموتیک) کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۳۶. همدانی، رشیدالدین، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳.

۳۷. _____، تاریخ مبارک غازانی، تصحیح کارل یان، هرتفرد: استفن اوستین، ۱۹۴۰.